

# أزمنة الفترات: زمان های فترت

المكلفون الذين يواجهون أي مرسل (خليفة) سبقته فترة ليسوا مكلفين بمعرفة حال الناس السابقين في زمن الفترة التي تسبق الخليفة المرسل، وإلى أين مآلهم، وهل ذهبوا للجنة أم للنار، وما كان يجب عليهم أن يعملوا؛ لأنه زمن قد انتهى، وهم قوم قد ماتوا وانقضى زمن تكليفهم، وتكليف من يواجهون المرسل هو البحث في دليله والإيمان به لا الانشغال بالسؤال عن حال من سبقوهم ومآلهم، وما كان عليهم أن يعملوا، وهل كانوا مقصرين أم لا، وهل تقصيرهم أدى بهم إلى النار والعياذ بالله أم لا.

مكلفانی که با هر فرستاده‌ای (خليفة) مواجه می‌شوند که قبل از او زمان فترت بوده، به شناخت حال مردم گذشته، در زمان فترت قبل از این خليفة مرسل زمان خودشان مکلف نیستند، یا این که عاقبت آن‌ها چه شده و جهنمی شده‌اند یا بهشتی، و این که باید چه چیزهایی را یاد می‌گرفتند؛ زیرا آن زمان گذشته است و آن‌ها قومی بودند که از دنیا رفتند و زمان تکلیفشان سپری شد. تکلیف کسانی که با فرستاده خدا مواجه می‌شوند، این است که درباره دلیل ادعای او جستجو کنند، نه این که مشغول به سؤال از حال گذشتگان و عاقبت آن‌ها شوند و این که چه چیزهایی را باید می‌دانستند و آیا مقصر بودند یا نه، یا این که آیا تقصیرشان آن‌ها را اهل جهنم کرده بود یا نه؟

ولهذا قال تعالى في جواب فرعون على لسان موسى (عليه السلام): (عَلِمَهَا  
عِنْدَ رَبِّي).

و به همین خاطر است که خداوند متعال در جواب فرعون به زبان موسی ع می‌فرماید: (علم آن نزد پروردگار من است).

فرعون (قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَى) [طه: 51].

فرعون هنگامی که دعوت حضرت موسی (ع) را شنید، چنین سؤال و اشکالی مطرح کرد: «گفت: پس حال امتهای پیشین چگونه است؟» ([142]).

وجواب موسی (علیه السلام) الإلهي: (قَالَ عَلِمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسَى) [طه: 52].

پاسخی که خداوند بر زبان موسی (ع) جاری کرد این است که: «موسی گفت: علم به [حال] آنان در کتابی نزد پروردگار من است، که پروردگارم نه اشتباه میکند و نه از یاد میبرد» ([143]).

والجواب الإلهي لفرعون على لسان موسی (علیه السلام) معناه: لا تسأل عن القرون الأولى بقصد استخفاف قومك بهذا الإشكال؛ لأن السؤال عنها لا علاقة له بالموضوع المطروح، وهو صحة بعثة موسی (علیه السلام)، وبطلان عقيدة فرعون وقومه الآن.

این پاسخ الهی به فرعون که بر زبان موسی (ع) جاری شد، معنایش این است که تو به قصد سبک‌شماری قوم خودت به وسیله این اشکال، از امت‌های گذشته سؤال نکن، چون در حال حاضر سؤال از آن اقوام، هیچ ارتباطی با موضوع طرح شده کنونی یعنی صحت بعثت موسی (ع) و بطلان عقیده فرعون و قومش ندارد.

إنَّ السؤال "فما بال القرون الأولى"، أو "ماذا كان على الناس أن تفعل قبل بعثك أيها المرسل"؟ هو سؤال أو إشكال كان دائماً علماء الضلال يستخدمونه لتبرير. منهجهم الباطل؛ بأن الأمر. محصور بمنهجهم لا غير، حيث يدعون أنه لا يوجد بديل إلهي قبل بعث المرسل!

سؤال (تکلیف امت‌های گذشته چه می‌شود؟ یا این که مردم قبل از آمدن تو باید چه می‌کردند؟) پرسش یا اشکالی است که علمای گمراه، همیشه برای تأیید روش

باطل خودشان به کار می‌گرفتند تا بگویند که امر دین منحصر به روش آنها بوده و لاغیر، به گونه‌ای که هیچ جایگزینی از سوی خدا قبل از بعثت رسول، وجود ندارد!

ولو كان هناك خطأ فلماذا لم يرسل الله قبلك مرسلين لإصلاح هذا الخطأ والضلال؟!

و اگر خطایی در این میان بود، چرا خداوند قبل از تو رسولانی را برای اصلاح این خطا یا گمراهی نفرستاد؟

لماذا تأخر الإصلاح كل هذه الفترة، وما ذنب السابقين؟

چرا اصلاح دینی در همه این مدت تأخیر افتاد و گناه گذشتگان چه بوده که از این اصلاح دینی محروم شدند؟

وهكذا واجه الأحناف واليهود والمسيحيون محمداً (صلى الله عليه وآله) بنفس الإشكال وهو: إذا كان منهج مرجعية العلماء باطل فأين البديل الإلهي في الأزمنة السابقة؟ لماذا لم يرسل قبلك كل هذه الفترة الطويلة، لماذا الفترة (يا أهل الكتاب قد جاءكم رسولنا يبين لكم على فترة من الرسل) [المائدة: 19]؟ لماذا لم ينذر الآباء، وتركوا في غفلتهم وباطلهم لو كانوا على باطل، أو يتبعون منهجاً مبتدعاً باطلاً لا يرضاه الله؟ (لتنذر قوماً ما أنذر آباؤهم فهم غافلون) [يس: 6].

احناف و یهودیان و مسیحیان نیز دقیقاً به همین روش و با همین اشکال با محمد (ص) به ستیز برخاستند؛ یعنی اگر روش مرجعیت علما باطل بوده، پس جایگزین الهی در زمان‌های گذشته چیست؟ چرا قبل از تو در این مدت طولانی هیچ رسولی فرستاده نشد؟ اصلاً چرا زمان فترت وجود دارد؟ «ای اهل کتاب! بتردید رسول ما پس از روزگار فترت و خلأ پیامبران به سوی شما آمد، برای شما

بیان میکند که نگوید: برای ما هیچ مژده‌دهنده و بیم‌رسانی نیامد، یقیناً مژده‌دهنده و بیم‌رسان به‌سوی‌تان آمد؛ و خدا بر هر کاری تواناست» [144]. «تا مردمی را بیم دهی که پدران‌شان را بیم نداده‌اند و به این علت بی‌خبرند» [145].

ونفس الإشکالات تتجدد الآن.

همین اشکالات امروز هم تکرار شده‌اند.

إذن، والحال هذه فلا بأس من بيان معنى الفترة وعلتها (سببها)، وحال الناس السابقين على إرسال الرسول في أزمان الفترات. بنابراین با وجود این، اشکالی ندارد که معنای فترت و علت (سبب) آن و همچنین حال مردمان گذشته که پیش از ارسال رسولان در زمان فترت‌ها بودند را بیان کنیم.

**الفترة:** هي زمن لا يكون فيه رسول مرسل مأمور بتبليغ الناس برسالته، ففي زمن الفترة يمكن أن يكون الرسول موجوداً منصباً وقد هياه الله بالعلم، ولكن لعدم وجود القابل لا يأمره الله بالتبليغ، (لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ... وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ) [يس: 6، 10]. فليس من الحكمة التبليغ والحال إنه لا يوجد قابل ولا نتيجة مرجوة من التبليغ، ووجود الرسول والحال هذه موافق للحكمة؛ لأن فيه إقامة الحجة على الناس، ولا يكون للناس حجة مع وجود الرسول، فيكون هذا الزمان هو زمان فترة يوجد فيه رسول وهو خليفة الله في أرضه وحجته على عباده، أو من نصبه - في زمن غيبته أو رفعه [146] - ولكن لا يؤمر بالتبليغ وإن كانت الفترة طويلة كان فيها أكثر من رسول، ولزمن الفترة أشار تعالى بقوله: (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَى فِتْرَةٍ مِّنَ الرَّسْلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِن بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ فَقَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) [المائدة: 19].

فترت: زمانی است که فرستاده‌ای که مأمور به تبلیغ رسالت برای مردم باشد وجود نداشته است. در زمان فترت ممکن است رسولی منصوب از سوی خدا موجود باشد که او را با علم مهیا کرده باشد، اما به سبب عدم وجود قابل، خداوند او را امر به تبلیغ دعوت نمی‌کند: «تا مردمی را بیم دهی که پدران‌شان را بیم نداده‌اند و به این علت بیخبرند... برای آنان یکسان است چه انذارشان کنی یا نکنی، ایمان نمی‌آورند!» ([147]). تبلیغ چنین کسانی که هیچ قابلی در بین آن‌ها وجود ندارد و هیچ نتیجه امیدبخشی از تبلیغ به دست نمی‌آید، حکیمانه نیست. وجود رسول در چنین حالتی موافق حکمت است، چون فرستادن رسول، اقامه حجت بر مردم است و مردم با وجود رسول حجتی ندارند. به این زمان، زمان فترت می‌گویند که رسول در آن وجود دارد، و او همان خلیفه خدا در زمین و حجتش بر مردم، یا فرد منصوب از طرف او در زمان غیبت یا رفع او می‌باشد، ([148]) اما مأمور به تبلیغ نیست، هرچند این فترت بسیار طولانی بوده و بیش از یک رسول در آن زمان وجود داشته باشد. خداوند سبحان به همین زمان فترت اشاره کرده و می‌فرماید: «ای اهل. کتاب! بیتردید. رسول ما. پس. از روزگار فترت و خلاً پیامبران به سوی شما آمد؛ برای شما بیان میکند که نگویید برای ما هیچ مژده‌دهنده و بیم‌رسانی نیامد، یقیناً مژده‌دهنده و بیم‌رسان به‌سویتان آمد؛ و خدا بر هر کاری تواناست» ([149]).

وكلمة "فترة" في الآية لا تعني الانقطاع التام، بل تعني الضعف والفتور، أي أنّ الرسل في زمن الفترة موجودون، ولكن هناك فترة وسكون في مهمتهم الرسالية، يتمثل في عدم تكليفهم بتبليغ الرسالة الإلهية التي تتمثل على أقل تقدير في أنّ هؤلاء الرسل هم حجة على بقية الناس والكاشفين عن إرادة الله سبحانه وتعالى، وسبب وعلّة عدم تكليفهم بالتبليغ إضافة إلى عدم وجود القابل هو أيضاً الرحمة بالناس، فحمل المؤمنين بالحق كثيراً من الباطل واعتقادهم ببعض الباطل،

وكونهم للأسف مقصرين في استقبال المرسل من الغيب؛ هذا لا يعني أنهم حتماً يخلدون في النار، بل إن مقتضى رحمة الله فيما سبق هو بما أنه لا يوجد قابل فقد رحمهم الله ولم يجعل الرسول المهياً يبلغهم ويعلن دعوته لجميع الناس؛ لأنه لو بلغهم ولم يقبلوه ستكون نتيجتهم أنهم يستحقون جهنم، ولهذا تركهم الله لرحمته ولم يأمر بتبليغهم وكانوا بهذا مرجون لأمر الله في زمن الفترة.

کلمه فترت در این آیه به معنای انقطاع تام نیست، بلکه به معنای ضعف و سستی است، یعنی رسولان در زمان فترت موجود هستند، اما فترت و سکونی در وظیفه رسالت آنها وجود دارد که در عدم تکلیف به تبلیغ رسالت الهی آشکار می‌شود؛ به این معنا که لا اقل روشن شود که این رسولان حجت بر بقیه مردم و بیانگر اراده خداوند متعال هستند. سبب و علت عدم تکلیف آنها به تبلیغ، علاوه بر عدم وجود قابل، رحمت و ترحم بر مردم نیز بوده است، یعنی این که مؤمنان بیشتر حق را قبول دارند و اندکی به باطل گرایش دارند و متأسفانه در استقبال فرستادگان از غیب نیز کوتاهی کردند، مستلزم این نیست که حتماً در آتش جهنم ابدی باشند؛ بلکه مقتضای رحمت الهی در گذشته این بوده که چون قابلی برای رسالت و دعوت رسول وجود نداشته، خداوند به آنها رحم کرده و رسول آماده را مأمور تبلیغ آنها نکرده و اجازه نداده که دعوت خویش را برای عامه مردم علنی کند، چون اگر آنها را تبلیغ کرده بود و قبول نمی‌کردند، نتیجه این می‌شد که مستحق جهنم می‌شدند و به همین علت، خداوند آنها را به سبب رحمتش رها کرده و رسول خود را امر به تبلیغ ننموده است و مردم نیز به این سبب، در زمان فترت منتظر و امیدوار به امر خدا هستند.

(وَآخَرُونَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ) [التوبة:]

«و گروهی دیگر کارشان موقوف به مشیت خداست، یا آنان را عذاب میکند یا توبه آنان را میپذیرد؛ و خدا دانا و حکیم است» [150].

أي أن سبب و علة الفترة هي عدم وجود القابل، وأيضاً لكون الفترة تمثل رحمة للناس.

یعنی سبب و علت فترت همانا عدم وجود قابل بوده است همچنین این فترت نشان‌دهنده رحمت و ترحم خداوند نسبت به مردم بوده است.

ونجده سبحانه وتعالى بين بوضوح تام مسألة الفترة وحال الناس فيها، ولماذا لم يرسل لهم، وما سيكون حالهم لو أنه سبحانه أرسل لهم، (لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّا أُنذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ \* لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلَى أَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ \* إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُقْمَحُونَ \* وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ \* وَسَاءَ عَلَيْهِمْ أَلَّذُرَّتُّهُمْ أَمْ لَمَّ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ \* إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ الْعَلِيمَ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ \* إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ) [يس: 6 - 12].

می بینیم که خدای سبحان به روشنی تمام، در جای دیگری از قرآن کریم، مسئله فترت و حالت مردم در آن زمان، و این که چرا رسولانی به سمت آنها نفرستاده و این که حال آنها در صورت ارسال رسولان چه می شد، را بیان نموده است. «تا مردمی را بیم دهی که پدران‌شان را بیم نداده‌اند و به این علت [از حقایق] بیخبرند \* یقیناً آن سخن بر بیشترشان ثابت شده است، پس ایمان نمی‌آورند \* مسلماً ما غلهایی بر گردن‌شان نهاده‌ایم که تا چانه‌هایشان قرار دارد به طوری که سرهایشان بالا مانده است \* و از پیش رویشان حایلی و از پشت سرشان حایلی قرار داده‌ایم، و به صورت فراگیر دیدگان‌شان را فرو پوشانده‌ایم، به این خاطر حقایق را نمی‌بینند \* و برای آنان یکسان است چه بیم‌شان دهی یا بیم‌شان

ندهی، ایمان نمیآورند \* بیم دادنت فقط برای کسی ثمربخش است که از قرآن پیروی کند و در نهان از خدای رحمان بترسد، پس او را به آمرزش و پاداشی نیکو و با ارزش مزده ده \* بتردید ما مردگان را زنده میکنیم و آنچه را پیش فرستادهاند و [خوبیها و بدیهای] بر جا مانده از ایشان را ثبت میکنیم و همه چیز را در امامی روشن برشمردهایم» ([151]).

والآیات كما تبين الفترة وعلتها وهو عدم وجود القابل (وسواء عليهم أُنذرتهم أم لم تُنذِرهم لا يؤمنون)، تبين أيضاً بوضوح أن سبب إرسال الرسول ليبلغ الناس وينذرهم بعد الفترة السابقة هو وجود القابل الآن (إنما تُنذِر من اتبع الذكر وخشي الرحمن بالغيب فبشره بمغفرة وأجر كريم)، وفي كلا الحالتين كان الحاكم على الإرسال والتبليغ من عدمه هو الرحمة الإلهية المطلقة وعلمه سبحانه بحال عباده، (إنا نحن نحيي الموتى ونكتب ما قدموا وآثارهم وكل شيء أحصيناه في إمام مبين). ولهذا فمقتضى الرحمة كان أن لا يأمر المرسل بالإنذار والتبليغ عندما لم يكن هناك قابل، فيترك عباده لرحمته مرجون لأمره، بينما يرسل من ينذر ويبلغ عندما جاء القابل ليكسب أولياؤه أعلى الدرجات وهم ينصرون رسله وأمره سبحانه وتعالى. وقد بين القرآن أن الرسل الذين بلغوا وأعلنوا دعواتهم هم مجتوبون من عموم الرسل ([152])، (مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي مِنْ رُسُلِهِ مَنْ يَشَاءُ فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ) [آل عمران: 179].

این آیات همچنان که فترت و علت آن و عدم وجود قابل را بیان می کند، همچنین به روشنی بیان می کند که علت این که اکنون پس از آن فترت گذشته رسولی را مأموریت داده و به سمت آنها فرستاده این است که اکنون قابلی برای دعوت رسول الهی وجود دارد: (إِنَّمَا تُنذِرُ مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ فَبَشِّرْهُ بِمَغْفِرَةٍ وَأَجْرٍ كَرِيمٍ). در هر دو حالت، عامل اصلی ارسال و تبليغ یا عدم ارسال و تبليغ، همانا رحمت مطلق الهی و علم او به حال بندگانش بود: (إِنَّا نَحْنُ



نُحْيِي الْمَوْتَى وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَرَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿١٥٣﴾. برای همین، مقتضای رحمت الهی این است که هنگامی که قابلی وجود ندارد، فرستاده خود را امر به بیم دادن و تبلیغ نکند، بلکه بندگان را به سبب رحمتش رها کند که منتظر امر خدا باشند، در حالی که وقتی که قابل پیدا شود، بیم‌دهنده و مبلغی را می‌فرستد تا اولیاء او بالاترین درجات را کسب کنند و رسولان و امر خدا و حاکمیت خدا را یاری کنند. از سویی قرآن کریم بیان می‌کند آن رسولانی که دعوت‌هایشان را تبلیغ و اعلام می‌کنند، برگزیدگانی از عموم رسل بودند. «خدا بر آن نیست که مؤمنان را بر این [وضعی] که شما بر آن قرار دارید [که منافق از مؤمن، و خوب از بد مشخص و معلوم نیست] واگذارد، [بر آن است] تا پلید را از پاک [به سبب آزمایشهای مختلف] جدا سازد. و خدا بر آن نیست که شما را بر غیب آگاه کند؛ ولی خدا از میان فرستادگانش هر کس را بخواهد برمیگزیند، پس به خدا و فرستادگانش ایمان آورید. و اگر ایمان آورید و تقوا پیشه کنید، برای شما پاداشی بزرگ خواهد بود» ([153]).

ومسألة ترك الناس مرجون لأمر الله لم تقتصر على زمن الفترة الذي لا يعلن فيه المرسل رسالته للناس، بل أيضاً قد تكون في أزمان يعلن فيه المرسل رسالته لبعض الناس، ولكن لا يعلنها لبعضهم لمصلحة أو فائدة أعظم كالتقية أو الحفاظ على حياتهم أو لأبي أمرٍ يریده الله.

مسئله رها کردن مردم به صورت مرجون لأمر الله (منتظران امر و تصمیم خدا)، صرفاً به زمان فترتی که رسول هیچ اعلانی نسبت به رسالتش برای مردم نداشته است اختصاص ندارد، بلکه گاهی رسولی، بعضی از مردم را از رسالتش با خبر می‌کند، اما آن رسالت را به برخی از مردم به سبب مصلحت یا فایده بزرگتری

مثل تقیه یا محافظت از جان آن‌ها یا هر امر دیگری که خدا اراده فرموده علنی نمی‌کند.

وهذا الأمر كان حتى مع بعض أبناء الأئمة (154).

و این امر حتی برای برخی از فرزندان ائمه (ع) نیز اتفاق افتاده است. (155)

وآدناه رواية (156)، هي عبارة عن نقاش بين زيد بن علي وبين مؤمن الطاق وبقرار الإمام الصادق (عليه السلام) لمؤمن الطاق أن الإمام علي بن الحسين (عليه السلام) ترك ابنه زيدا مرجواً لأمر الله وله فيه الشفاعة:

در ذیل، روایتی (157) درباره مناقشه زید بن علی و مؤمن الطاق و اقرار امام صادق (ع) برای مؤمن الطاق که بیان می‌کند که امام سجاد (ع) پسرش زید را منتظر امر خدا رها کرد و امکان برخورداری از شفاعت امام را برایش باقی گذاشت:

«عن مؤمن الطاق واسمه محمد بن علي بن النعمان أبو جعفر الأحول، قال: كنت عند أبي عبد الله (عليه السلام) فدخل زيد بن علي فقال لي: يا محمد بن علي أنت الذي تزعم أن في آل محمد إماماً مفترض الطاعة معروفاً بعينه؟ قال: قلت: نعم كان أبوك أحدهم. قال: ويحك فما كان يمنعه من أن يقول لي فو الله لقد كان يؤتى بالطعام الحار فيقعدني على فخذه ويتناول البضعة فيبردها ثم يلقمنيها، أفتراه كان يشفق على من حر الطعام ولا يشفق على من حر النار؟ قال: قلت: كره أن يقول لك فتكفر فيجب من الله عليك الوعيد ولا يكون له فيك شفاعة، فتركك مرجئاً لله فيك المشيئة وله فيك الشفاعة» (158).

مؤمن الطاق (که نامش ابو جعفر احول، محمد بن علی بن نعمان) بود می‌گوید: (نزد امام صادق (ع) بودم؛ پس زید بن علی بر حضرت وارد شد و به من گفت: ای محمد بن علی، تو همان کسی هستی که گمان می‌کنی که در بین آل محمد امام واجب‌الاطاعه معروف و معینی هست؟ گفتم: بله؛ پدرت یکی از آن‌ها بود. زید

گفت: وای بر تو. پس چه چیزی مانع او می‌شد که این حقیقت را به من بگوید؟ پس به خدا قسم در کودکی، غذای داغ به او داده می‌شد؛ پس مرا روی پای خود می‌نشاند و لقمه می‌گرفت و آن را سرد می‌کرد و سپس به دهان من می‌گذاشت. آیا گمان می‌کنی که او در مورد داغی غذا بر من شفقت داشت و در مورد داغی آتش جهنم نسبت به من هیچ عنایتی نداشته است؟ مؤمن الطاق می‌گوید به او گفتم: پدرت دوست نداشته که این را به تو بگوید که کافر شوی و عذاب خدا بر تو واجب شود و دیگر نتواند تو را شفاعت کند. به همین سبب تو را منتظر امر و تصمیم خدا رها کرد و می‌تواند تو را شفاعت کند.)) ([159]).

#### و عن مؤمن الطاق قال:

«قال زيد بن علي: يا محمد بن علي بلغني أنك تزعم أن في آل محمد إماماً مفترض الطاعة. قال: قلت: نعم وكان أبوك علي بن الحسين أحدهم. فقال وكيف وقد كان يؤتى بلقمة وهي حارة فيبردها بيده ثم يلقمونها، أفترى أنه كان يشفق علي من حر اللقمة ولا يشفق علي من حر النار؟ قال: قلت له: كره أن يخبرك فتكفر فلا يكون له فيك الشفاعة ولا لله فيك المشيئة. فقال أبو عبد الله (عليه السلام) أخذته من بين يديه ومن خلفه فما تركت له مخرجاً» ([160]).

همچنین از مؤمن الطاق روایت شده که گفت: (زيد بن علی به من گفت: (ای محمد بن علی، به من خبر رسیده که تو گمان می‌کنی که در آل محمد امام واجب‌الاطاعه وجود دارد؟ گفتم: بله و پدرت علی بن الحسین (ع) یکی از آنها بود. زید گفت: پس چگونه چنین چیزی ممکن است، در حالی که لقمه غذای داغ را خودش سرد می‌کرد و سپس به دهان من می‌گذاشت؟ آیا گمان می‌کنی که او درباره داغی لقمه غذا بر من عطف داشت و نسبت به داغی آتش جهنم عطف نداشت؟ مؤمن الطاق می‌گوید به او گفتم: پدرت دوست نداشت که تو را خبر کند پس تو کفر بورزی و دیگر نتواند تو را شفاعت کند. نه به خدا قسم، تو فقط به اراده

خدا واگذار شده‌ای. امام صادق (ع) فرمود: از هر طرف راه او را بستی و راه فراری  
برایش باقی نگذاشتی)). ([161]).

وفي الكافي:

همچنین در روایت دیگری در کافی آمده:

«عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ ابْنِ  
قَالَ أَخْبَرَنِي الْأَحْوَلُ أَنَّ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) بَعَثَ إِلَيْهِ وَهُوَ  
مُسْتَخْفٍ قَالَ فَاتَيْتُهُ فَقَالَ لِي يَا أَبَا جَعْفَرٍ مَا تَقُولُ إِنْ طَرَقَكَ طَارِقٌ مِنَّا أَتَخْرُجُ مَعَهُ  
قَالَ فَقُلْتُ لَهُ إِنْ كَانَ أَبَاكَ أَوْ أَخَاكَ خَرَجْتَ مَعَهُ قَالَ فَقَالَ لِي فَأَنَا أُرِيدُ أَنْ أَخْرُجَ أَجَاهِدُ  
هُوَ لِأَنَّ الْقَوْمَ فَأَخْرُجُ مَعِي قَالَ قُلْتُ لَا مَا أَفْعَلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ فَقَالَ لِي أترغب بنفسك  
عني قَالَ قُلْتُ لَهُ إِنَّمَا هِيَ نَفْسٌ وَاحِدَةٌ فَإِنْ كَانَ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ حُجَّةٌ فَالْمُتَخَلِّفُ عَنْكَ  
نَاجٍ وَالْخَارِجُ مَعَكَ هَالِكٌ وَإِنْ لَا تَكُنْ لِلَّهِ حُجَّةٌ فِي الْأَرْضِ فَالْمُتَخَلِّفُ عَنْكَ وَالْخَارِجُ  
مَعَكَ سَوَاءٌ قَالَ فَقَالَ لِي يَا أَبَا جَعْفَرٍ كُنْتُ أَجْلِسُ مَعَ أَبِي عَلِيٍّ الْخَوَانَ فَيُلْقِمُنِي  
الْبِضْعَةَ السَّمِينَةَ وَيَبْرِدُ لِي اللَّقْمَةَ الْحَارَّةَ حَتَّى تَبْرُدَ شَفَقَةً عَلَيَّ وَلَمْ يُشْفِقْ عَلَيَّ مِنْ  
حَرِّ النَّارِ إِذَا أَخْبَرَكَ بِالَّذِينَ وَلَمْ يُخْبِرْنِي بِهِ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَنْ شَفَقْتَهُ عَلَيْكَ مِنْ  
حَرِّ النَّارِ لَمْ يُخْبِرْكَ خَافَ عَلَيْكَ أَنْ لَا تَقْبَلَهُ فَتَدْخُلَ النَّارَ وَأَخْبِرْنِي أَنَا فَإِنْ قَبِلْتُ نَجَوْتُ  
وَإِنْ لَمْ أَقْبَلْ لَمْ يُبَالِ أَنْ أَدْخُلَ النَّارَ ثُمَّ قُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنْتُمْ أَفْضَلُ أَمْ الْأَنْبِيَاءُ قَالَ  
بَلِ الْأَنْبِيَاءُ قُلْتُ يَقُولُ يَعْقُوبُ لِيُوسُفَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا  
لَكَ كَيْدًا لَمْ لَمْ يُخْبِرْهُمْ حَتَّى كَانُوا لَا يَكِيدُونَهُ وَلَكِنْ كَتَمْتَهُمْ ذَلِكَ فَكَذَا أَبُوكَ كَتَمَكَ لِأَنَّهُ  
خَافَ عَلَيْكَ قَالَ فَقَالَ أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ قُلْتُ ذَلِكَ لَقَدْ حَدَّثَنِي صَاحِبُكَ بِالْمَدِينَةِ أَنِّي أُقْتَلُ  
وَأُصَلَّبُ بِالْكُنَاسَةِ وَإِنَّ عِنْدَهُ لَصَحِيفَةً فِيهَا قَتْلِي وَصَلْبِي فَحَجَجْتُ فَحَدَّثْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ  
(عَلَيْهِ السَّلَامُ) بِمَقَالَةِ زَيْدٍ وَمَا قُلْتُ لَهُ فَقَالَ لِي أَخَذْتَهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ وَعَنْ  
يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ فَوْقِ رَأْسِهِ وَمِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ وَلَمْ تَتْرُكْ لَهُ مَسْلَكًا  
يَسْتَلُكُهُ» ([162]).

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ ابْنِ  
بن تغلب می‌گوید: (مؤمن الطاق خبرم داد که زید بن علی (ع) کسی را به سمتش  
فرستاد در حالی که مخفی بود. مؤمن الطاق می‌گوید به نزد زید رفتیم؛ پس به من

گفت: ای اباجعفر، چه می‌گویی اگر کسی از ما آل محمد (ع) در شما را بکوبد و شما را به یاری بطلبد، آیا با او خروج می‌کنی؟ گفت به او گفتم: اگر پدرت (امام سجاد) یا برادرت (امام باقر) باشد، با او خروج می‌کنم. زید گفت: پس من می‌خواهم خروج کنم و با این جماعت بچنگم. آیا با من خارج می‌شوی؟ مؤمن الطاق می‌گوید گفتم: نه، فدایت شوم چنین کاری نمی‌کنم. زید گفت: آیا جان خودت را بر من ترجیح می‌دهی؟ گفتم: من فقط یک جان دارم؛ پس اگر خداوند در زمین خلیفه‌ای داشته باشد، کسی که از تو تخلف کند نجات پیدا کرده و کسی که با تو خارج شود هلاک شده است، اما اگر در زمین حجتی نباشد، پس آن که از تو تخلف کند و آن که با تو خروج کند فرقی ندارند. زید گفت: ای اباجعفر، من با پدرم کنار سفره‌ها می‌نشستم؛ پس از روی عطوفت و شفقتش لقمه‌های چرب را به من می‌داد و لقمه‌های داغ را برایم سرد می‌کرد تا خنک شود، اما اگر تو را از امر دین خبر داده باشد و به من خبر نداده باشد، یعنی در مورد داغی آتش جهنم به من عطوفت و شفقت نداشته است. مؤمن الطاق می‌گوید به زید گفتم: فدایت شوم، این هم به سبب شفقت او نسبت به شما از آتش جهنم بوده که تو را خبر نداده، چون بر تو ترسیده که قبولش نکنی؛ پس وارد جهنم شوی. پدرت این امر را به من خبر داد، در حالی که اگر قبول می‌کردم نجات می‌یافتم و اگر قبول نمی‌کردم برایش مهم نبود که من داخل جهنم باشم. سپس به زید گفتم: فدایت شوم، آیا شما برترید یا انبیاء؟ زید گفت: بلکه انبیاء برترند. گفتم: یعقوب به فرزندش یوسف گفت: «ای پسرکم، رؤیایت را بر برادرانت بازگو مکن، چون با تو مکر می‌ورزند»<sup>[163]</sup>. چرا یعقوب فرزندانش را مطلع نکرد تا با یوسف مکر نورزند، بلکه این امر را از آنها کتمان کرد؟ پس پدر تو نیز همین‌طور امر امامت امام باقر را بر تو پنهان کرد، چون بر تو می‌ترسید. زید گفت: اگر تو این را به من می‌گویی،

به خدا قسم صاحب (امام باقر) به من در مدینه گفت که من کشته می شوم و در کُناسه به دار آویخته می شوم و نزد او صحیفه‌ای است که در آن خبر کشته شدن و به دار آویخته شدن من نوشته شده است. مؤمن الطاق می گوید: پس من به حج رفتم و با امام صادق (ع) درباره گفتگوی خودم با زید سخن گفتم. حضرت فرمود: از همه طرف راه را بر او بستنی و راهی برایش نگذاشتی)). ([164]).

[142]. قرآن کریم، سوره طه، آیه 51.

[143]. قرآن کریم، سوره طه، آیه 52.

[144]. قرآن کریم، سوره مائده، آیه 19.

[145]. قرآن کریم، سوره یس، آیه 6.

[146]. کما هو حال ایلینا وعیسی ومحمد بن الحسن (صلوات الله علیهم أجمعین).

[147]. قرآن کریم، سوره یس، آیات 6 تا 10.

[148]. همچنان که عیسی (ع) و ایلینا (ع) و حضرت محمد بن الحسن (ع) رفع داده شدند.

[149]. قرآن کریم، سوره مائده، آیه 19.

[150]. قرآن کریم، سوره مائده، آیه 106.

[151]. قرآن کریم، سوره یس، آیات 6 - 10.

[152]. أی الذین أمرُوا بالتبلیغ وبلغُوا أو الذین لم یؤمروا بالتبلیغ أصلاً کما فی أزمنة الفترات.

[153]. قرآن کریم، سوره آل عمران، آیه 179.

[154]. ولا مانع أن لا یبلغ الإمام بعض أبنائه بإمامته إذا كانت المصلحة تقتضی ذلك، ولا یمکن أن یدعی أحد أنه أعرف بالمصلحة من الإمام حیث إنه متصل بالله ویوحی له من الله.

[155]. هنگامی که مصلحتی اقتضاء کند، هیچ اشکالی ندارد که امام، بعضی از فرزندان را از امامت خود بی خبر بگذارد، و کسی نمی تواند ادعا کند که مصلحت را بهتر از امام خود می داند، چون امام متصل به خداست و از سوی خدا به او وحی می شود.

[156]. انظر: ملحق (1).

[157]. ر.ک: ضمیمه 1.

[158]. رجال الکشي: ص 187.

[159]. رجال كشي، ص 187.

[160]. رجال الكشي: ص 187.

[161]. رجال كشي، ص 187.

[162]. الكافي - الكليني: ج 1 ص 174.

[163]. قرآن كريم، سورة يوسف، آيه 5.

[164]. الكافي، ج 1، ص 174.